

هفت زینه مهری در هفت خوان بیژن

دکتر قدمعلی سرآمی - سیما منصوری

دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک

چکیده

هرگاه در داستان پارتی بیژن و منیژه با باریک‌بینی نگریسته شود، بن‌مایه‌های اساطیری نهفته در آن جلوه‌ای پررنگ‌تر می‌یابد و ارتباطی عمیق و ریشه‌دار با بنیان‌های اعتقادی کیش مهر و عناصر زنده هفت‌خوانی را که با اعمال یلان اسطوره‌ای هفت‌خوان‌ساز مرتبط است، به نمایش می‌گذارد. بیژن جوان پس از گذران روند آغازین سلوک میتراپی، در حالی که رازآموزی را از سرگذراننده و آماده انجام مراحل عملی آزمون است، به فرمان مرشد مهری خویش راهی سفر ارمان می‌شود تا با کشتن گرازان بیشه ارمان - که نمادی از اژدرکشی باستان است - شایستگی خود را به اثبات برساند. در توران‌زمین حوادثی را از سر می‌گذراند که همسانی شگفتی با سختی‌های مراحل سلوک مهری دارد و چنین به نظر می‌رسد که زینه‌های آیینی همچون گورخوابی؛ عبور از دالان‌های تاریک و سرما و گرما؛ غسل تعمید و تحمل گرسنگی و غربت، که از مشخصه‌های آزمون سالکان میتراپی است، را می‌گذراند.

کلیدواژه‌ها: هفت‌خوان، میترایسم، آتش، جادوگر، گراز.

تاریخ دریافت مقاله: 90/1/17

تاریخ پذیرش مقاله: 90/3/23

Email: simamansoori⁹⁰@yahoo.com

مقدمه

برآنیم که بیشینه پژوهندگان دانش اساطیر و حماسه، داستان حماسی عشقی بیژن و منیژه را آنچنان جدی تلقی نکرده و عنایتی همسنگ با دیگر شیرین‌قلمی‌های فردوسی بدان نشان نداده‌اند.

این حقیقتی انکارناپذیر است که تاک خزان‌افسرد «بیژن و منیژه» را جرثومه در آبخخور اساطیر این سرزمین است و روزگاری انبوه شاخه‌های فراز رونده‌اش از گردونه چهار اسب مهر، بوسه نور ستانده‌اند.

نگارندگان را تصور چنین است که این داستان به نوعی سفرنامه هفت‌خوانی بیژن بوده و برای اثبات این مدعا به ارائه شواهد و مستندات پرداخته‌اند. ژرف‌نگری در ساختار هفت‌خوانی داستان، بر ما روزنه‌ای روشن به ابهامی دیگر گشود، آن‌گونه که در جای جای گفتارها، پندارها و کردارهای داستان، مایه‌های هفت‌خوانی سفر بیژن با سنت‌های مهرکیشان مقابله و مطابقت شد و به نظر رسید که بیژن جوان دو هفت را با یکدیگر و هم‌زمان طی می‌کند؛ هم هفت‌خوان حماسی و هم هفت‌گامه مهری را می‌پیماید.

هم اینک گزارشی از سفر دو منظوره بیژن به ارمان و توران‌زمین را در صفحات پیش رو به تفصیل بازمی‌نماییم.

هفت‌خوان بیژن

داستان حماسی - عشقی بیژن و منیژه جدا از منبع و مأخذ و زمان رخداد و کتابت متن، از بنیان‌های اصیل اساطیری بهره‌ور است که اتفاقاً کم هم نیستند. هرگاه برآن باشیم که بن‌مایه‌های اسطوره‌ای موجود در آن داستان را استخراج کنیم، شگفت‌زده خواهیم شد که چگونه برخی نویسندگان، ظاهر داستانی و ساده و در عین حال پیچیده زیرساخت‌های ژرف و ریشه‌دار این اثر را به حساب

التقاطی بودن داستان و به زعم خویش، تشنت و ابهام زمان، مکان، مأخذ و عناصر حماسی اثر، گذاشته‌اند و گفته‌اند: «بیژن و منیژه حماسه‌ای است که نقش اسطوره در آن کمرنگ است.» (موسوی 1375: هشت)، اما می‌دانیم از سویی شایستگی‌های رزمی، اعتماد به نفس اوج‌گرایانه و توان بدنی و جسارت و خوی جنگ‌طلبانه بیژن در سنین جوانی و از دیگر سو اهمیت فراوان نام‌جویی و شهرت‌طلبی پهلوانانه و یال بر کشیدن در محیطی که از سوی خاندان پدری و مادری به وی استعداد و افتخار جنگی و نام‌آوری به میراث می‌دهد، این شور و سودا را در نهاد بیژن برمی‌انگیزد که مطابق با الگوهای متعارف، جنگ‌افزار بر کشد و راه هفت‌خوان بر گیرد. که اگر نه چون پدر به جاودانگی و بی‌مرگی، بل می‌زیبیدش که چون دگران به افتخارآفرینی و مردانگی بیندیشد.

کردارهای هفت‌خوانی و هفت‌خوان‌سازان را ویژگی‌هایی است که هرگاه در آنها تأمل شود و به دیده تحقیق نگریسته‌آید، بروز آن افعال و اعمال از بیژن غیر قابل انتظار نمی‌نماید. در این گفتار در آغاز، فهرستی از خصایص کردارهای هفت‌خوانی در نگاه کلی، ارائه می‌شود و سپس آن ویژگی‌ها در مقام قیاس با هفت‌خوان بیژن بحث و بررسی خواهد شد.

هفت‌خوان‌ها نمونه‌های کوچک و فشرده‌ای از پدیده «فرشگرد سازی»⁽¹⁾ به‌شمار می‌روند و هرگاه چنین اثبات شود، این تک حلقه، داستان بیژن و منیژه را به زنجیره اساطیر می‌پیوندد. پهلوان هفت‌خوان با هدف دفاع از نام، ناموس، ملت و افتخارات ملی و دینی خود در نبردی توان فرسا و در هفت مرحله بر قوای تهدیدکننده و مرگ‌آور پیروز می‌شود و اسارت، مرگ و نابودی و مصیبت‌ها را به شادی و نعمت و برکت بدل می‌کند. حال این فرشگردسازی یا هفت‌خوان یا دوازده‌خوان، همچون سایر رویدادهای باستانی، تکراری از اعمال ایزدان نیز هستند. قهرمان هفت‌خوان می‌کوشد با تکرار ساز و کار ازلی⁽²⁾ تشبه و هم‌مانی⁽³⁾ خود با خدایان را به «این همانی»⁽⁴⁾ برساند و دستیابی به این هدف جز با اثبات برتری و سروری مطلق

او بر کاینات امکان‌پذیر نمی‌شود. با اندک ژرف‌اندیشی در ساختار کلی هفت‌خوان‌ها می‌توان منطق حاکم بر آنها را بدین‌گونه ترسیم و تصویر کرد: 1- چیرگی بر جهان جانوری 2- چیرگی بر جهان ماوراء الطبیعه (دیو، جادو و پری و) 3- چیرگی بر جهان استومند مادی (جهان نباتی، پدیده‌های طبیعی مانند سرما، گرما و) 4- چیرگی بر آدمیان (از جبهه مخالف)

کتاب *از رنگ گل تا رنج خار* ویژگی‌های هفت‌خوان‌ها را چنین بررسی می‌کند: هفت‌خوان‌ها کردارهایی هستند با 1- محتوای دشوارگزینی قهرمان و با شگرد عمومی 2- تسلسل وقوع رویدادها 3- اصل منطق‌ستیزی 4- تک قهرمان بودن با توجه به ویژگی‌های یاد شده، در داستان بیژن و منیژه می‌توان بنیادهای یک هفت‌خوان تمام عیار را شناخت که از زیر آوارهای هزاره‌های اساطیری هنوز هم زنجیرهای زنگار خردش به صدا در می‌آید، اما در گذر از اسطوره و حماسه به تاریخ و سینه‌ها و زبان‌ها و گوش‌ها، زوایای آن سوده شده و به شکل یک واقعه کم‌اهمیت «گراز کشی» در آمده است. بر پایه ویژگی‌های هفت‌خوانی بالا، هرگاه داستان بیژن و منیژه میراث‌دار یک حادثه هفت‌خوانی باشد، چنین ویژگی‌هایی خواهد داشت.

1- تک قهرمانی

بیژن یکه و تنها به جنگ گراز اقدام می‌کند و گرگین (به هر دلیل) از یاری‌رساندن به وی دریغ می‌ورزد و در تمام حوادث پس از آن نیز تنهاست. رستم و اسفندیار به راهنمایان خود در هفت‌خوان‌ها وعده‌ها داده بودند (در برابر راهنمایی) اما بیژن چنین نکرد و کاملاً تنها بود.

2- منطق‌ستیزی

همان‌گونه که اسفندیار نصایح کتایون را ناشنیده می‌گذارد: «به دوزخ مبر کودکان را به پای»، بیژن نیز این پند گیو را نشنیده می‌گیرد. به فرزند گفت این جوانی چـراست به نیروی خویش این گمانی چراست؟

به راهی که هرگز نرفتی مپوی بر شاه خیره مبر آبروی
(فردوسی 1375، ج 5: 12)

به نظر گیو انجام این سفر پر حادثه برای بیژن غیر منطقی و ناشدنی است، اما بیژن از پذیرش سخن منطقی سر باز می‌زند.

3- تسلسل وقوع حوادث

در این هفت‌خوان نیز، همچون دیگر هفت‌خوان‌ها حوادثی بر بیژن می‌گذرد که یکی پس از دیگری و مکمل یکدیگر هستند.

4- دشوار گزینی

در این داستان، بیژن بر سر دو راهی پر خطر و کم‌خطر نایستاد تا ناچار به گزینش راه آسان و پر خطر شود و گرنه «چنین کارها پیش او دشوار نیست»، به‌هر حال آنچه مهم است نفس عمل دشوار گزینی نیست بلکه اعتماد به نفس و شناخت صحیح توانمندی‌های خویش است که پهلوان را مصمم به گزینش می‌کند. پهلوان با توجه به آگاهی کمی و نسبی از حوادث پیش‌رو و شناخت خود، به سنجش تقریبی موقعیت و توان خود می‌پردازد.

به عنوان نمونه رستم را در گزینش مسیر هفت‌خوان، در انتخاب راه یک هفته‌ای ولی پر خطر اختیاری نبود بلکه زال براساس شناختی که از رستم داشت، مسیر دشوارتر را برای پهلوان برگزید. درباره بیژن: 1- آنجا که از میان سران و پیش‌کسوتان، دلاورانه پیشنهاد کیخسرو را می‌پذیرد 2- وقتی گرگین حاضر به همکاری با او نمی‌شود و باید به تنهایی گرازان را از پا در آورد 3- وقتی در محاصره ناگهانی گرسیوز قرار می‌گیرد، برهنه با یک خنجر در برابر لشکر می‌ایستد و در جاهای دیگر دست به گزینش دشواری‌ها می‌زند و از خود جسارت و دلاوری این کار را می‌نمایاند.

از دیدگاه دیگر که بنگریم آن بخش از ویژگی‌های فراگیر هفت‌خوان‌ها که درباره بیژن هم صدق می‌کند، چنین است:

- 1- چیرگی بر جهان جانوری: پاک کردن بیشه از گرازان
- 2- چیرگی بر ماوراءالطبیعه: رویارویی بیژن با منیژه که می‌تواند به تعبیری استحاله‌ای از پری باشد (در صفحات پسین به ذکر دلایل و ارائه مستندات خواهیم پرداخت). آن‌گونه که پیداست او گرفتار منیژه می‌شود ولی در پایان، منیژه را از آن خویش خواهد ساخت.
- 3- حوادث طبیعی: رویارویی با سرما و تاریکی در چاه
- 4- نبرد با آدمیان: پس از رهایی از چاه، در رکاب رستم در قلب‌گاه با افراسیاب می‌جنگد.

هفت خوان رستم	هفت خوان اسفندیار	هفت خوان بیژن
شیر	گرگ و شیر	گراز
ازدها و زن جادو و دیوها	ازدها و سیمرغ و زن جادو، گذار از دریا، شب و سرما	منیژه (پری)
گرما و سرزمین تاریکی	برف و بوران	سرما و تاریکی
جنگ‌ها	جنگ‌ها	جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها

جدول هفت‌خوانی بیژن

به باور نگارندگان می‌توان بیژن نامدار را پدیدآورندهٔ چنین هفت‌خوانی دانست:

- 1- جنگ با گراز 2- زن جادو (منیژه) 3- اسارت در کاخ افراسیاب
- 4- رجزخوانی و پرخاش با افراسیاب 5- خطر شکنجه و دار 6- چاه تاریک، تشنگی و گرسنگی و سرما 7- جنگ با لشکر افراسیاب

هفت زینۀ مه‌ری در هفت‌خوان بیژن

مه‌رپرستی که از آیین‌های کهن آریایی است و ریشه‌های ستبرش در درازنای

قرون و اعصار پیش زرتشتی در دل خاک آریایی دوانیده شده بود و در ژرفنای باور مردمان آن سرزمین‌ها شعله می‌کشید، پس از اصلاحاتی که زرتشت در سلسله‌مراتب انجمن خدایان انجام داده بود، تقلیل مقام یافت و به عبارتی، «از اسب افتاد، اما از اصل نیفتاد» و با گذر سالیان، فروزه‌های پر مهرش از خاکستر ایام سر بر کشید و در مغرب‌زمین به شکل «میترایسم» درخششی دوباره گرفت. در ایران اشکانی جلوه‌های تازه‌ای از آن آیین دیرسال در هیأتی آمیغی از مناسک و شعائر غرب و شرق چهره نمود. هجرت و رجعت این آیین دشواری‌هایی درباره‌ی بازشناسی عناصر اصیل و ناب مهری از میان هیأت‌های چند گانه و متنوع جدید میترایسم پدید آورد که هم‌اکنون با آن دست به گریبانیم. پژوهشگر و مترجم بزرگ، هاشم رضی، را در این باره، نظر بر این است که شکل و ریخت راستین میتراپرستی و حالت دیویسنایی آن، همان است که در آیین‌های پر رمز و راز میترای اروپا رخ نمود (رضی 1381، ج 1: 120). بر این اساس چنین به نظر می‌رسد که با دقت و ریزنگری در داستان‌های مربوط به عهد رونق میترایسم، می‌توان بن‌مایه‌های مهری موجود در آن داستان‌ها را استخراج کرد. داستان پارسی بیژن و منیژه هم از نظر فراوانی بنیان‌های اساطیری نهفته در آن و هم از نظر بهره‌مندی از مایه‌های مهری شایان توجه است.

کیش گودرزیان را پرستش ایزد بهرام ذکر کرده‌اند (کوورجی کویاجی 1388: 188)، اما در جهان چند کیشی با مشترکات عقیدتی بین‌المذاهب آن روزگاران، گاه به چندگانگی‌هایی در اعمال دینی آن مردمان برمی‌خوریم که دستیابی به نتیجه قطعی را بر ما دشوار می‌سازد. برای نمونه، با آن که بیژن شاهنامه، جوانی چالاک و جنگاور از خاندان ارتشتار و نظامی گودرزیان است، جلوه‌های پنهان و آشکار از شعائر مهر پرستان در متن و بطن حوادث داستانی‌اش به چشم می‌آید. می‌توان چنین اندیشید که عزیمت داوطلبانه بیژن به ارمان، تنها یک فرمانبری ساده از کیخسرو و به هدف قلع و قمع گرازان بیشه ارمان نبوده است که به هر

حال ارمانیان در یک تهاجم صد نفره و مسلح به گرز و کمان می‌توانسته‌اند خود از عهده قلع و قمع گرازان بر آیند و نبرد یک تنه بیژن با گرازان را به دست صد یا سیصد جوان ارمانی انجام دهند. بنابراین، ممکن است سفر بیژن به ارمان از مقاصد احتمالی زیر به دور نباشد:

- 1- نمایشی از کردار آیینی و نمادین اژدرکشی در مهرگان.
- 2- اجرای مراسم باستانی جشن بلوغ.
- 3- آزمون عملی یک مهردین برای کسب درجات برتر دینی.
- 4- به قصد نام‌جویی و کسب شهرت برای ثبت هفت‌خوان در کارنامه پهلوانی بیژن.

جان‌مایه کردارهای هفت‌خوانی در حقیقت وامدار عرفان مهری و باور به تقدس اعداد، به ویژه عدد هفت، است. هفتمین ماه، که میانه سال است، متعلق به مهر است. شانزدهمین روز، میانه ماه، متعلق به مهر است.

ایزد شکوهمند و شکست‌ناپذیر میترا، ایزد ارتشتاران و طبقه جنگاوران است و آرمان سربازان او هفت‌خوان‌پردازی و دست‌یازی به پیروزی مطلق است. مهریار پس از ورود به جرگه مهریان باید روان خود را طی هفت مرحله سلوک پیرایش دهد. همان‌گونه که پهلوانان اساطیری در هفت‌خوان طی هفت مرحله شایستگی‌های خود را به اثبات می‌رسانند.

بیژن چونان سرباز میترا، با نظارت پیر یا پدر روحانی، برای به‌دست آوردن مقام برتر آیینی، موظف است آزمون‌های دشوار را از سر بگذراند. سن مهریار در عضویت او اهمیت چندانی ندارد. «در گروه‌های پایین‌تر حتی کودکان نیز پذیرفته می‌شدند. این پدرها بودند که در هر انجمن، ارتقاء رهروان را پس از طی دورانی معین و با آزمون‌های معمول مصوب می‌کردند.» (کومن 1383: 159)

چنین گمان می‌رود که بیژن از سنین نوجوانی به این کیش گرویده باشد و گراز کشی هم آزمون عملی او بوده و پدر روحانی برای راهیابی بیژن به مدارج

برتر، او را مکلف به انجام آن کرده باشد. گرشاسب نخستین بار در چهارده سالگی اژدرکشی می‌کند. رستم در سنین نوباوگی به فرمان زال برای یافتن کی قباد به البرز می‌شتابد. گرازکشی بیژن نیز از یک سو صورت دیگری از اژدرکشی باستانی است که تکرار کردارهای گرشاسب، سام، بهرام ایزد و یا هراکلس و ایندرا است، و از دیگر سو، گراز جانوری مهری⁽⁵⁾ است و این کردار بیژن در ارتباط تنگاتنگ با کیش مهر بررسی می‌شود. خود میترا، ایزدی اژدرکش و گرزور است؛ همچنین فریدون که به گرزوری مشهور است. تشریف پهلوانان به سلحشوری از سنین جوانی در جهان باستان مرسوم بوده است:

... با پهلوانانی برخورد می‌کنیم که جوانند و نوآیین [وقتی برای اولین بار سلاح برگرفته‌اند]. عازم نخستین جنگ و رزم جدی و پرخطر خویش‌اند. رستم به مقابله افراسیاب اژدهافش می‌شتابد و رام به ستیزه دیوان ترسناک... جنگ‌افزارهایی که از گرشاسب به یادگار مانده، قبلاً به پهلوانان دیگر یعنی سام و خوسیکا رسیده و سلاح آنها نیز بوده است ... می‌توان احتمال داد که با اسطوره آریایی کهن [گرشاسب] سرو کار داریم که شاید در اصل با آیین خاص تشریف پهلوان نو برنا به آداب و مراسم زیناوندی و سلحشوری ارتباط داشته است. (سرکاراتی 1385: 123)⁽⁶⁾

گرازکشی بیژن نوعی همانندی اساطیری با اژدرکشی بهرام ایزد می‌نمایاند که شاید یادآور حماسه‌های فراموش شده ارمنی باشد. از سوی بهرام یا vahagn⁽⁷⁾ ارمنی با نام بیژن هم‌ریشه است و به گمان زیاد اژدرکشی او به بیژن نسبت یافته باشد.

در کتاب بیژن و منیره به کوشش مصطفی موسوی چنین آمده است:
بنابر آنچه گذشت و نیز قرآینی که ذکر خواهد شد، اصلاً گرازی در کار نبوده است. در زبان ارمنی گرجستان را وراچ می‌نامیدند و ... (موسوی 1375: چهارده)
نویسنده مزبور کوشیده است نبرد بیژن با گرازان را نفی کند. و ارتباط بیژن با اساطیر باستانی را نادیده انگارد و گویا نمی‌دانسته که گرازکشی کرداری آیینی است و نه تنها در ایران بلکه در یونان و روم باستان مصادیق فراوان داشته است.

و حتی خود میترا گرازکشی کرده است. اهمیت آیینی این جانور از آنجا مشخص می‌شود که نام بسیاری از پهلوانان مشهور در عصر ساسانی بر ساخته از نام واژه آن جانور است و فعل «گرازدن» را نیز از نوع خاص راه رفتن آن جانور اقتباس کرده‌اند.

«نقش برجسته‌ای از میترای اسب سوار در روکینگن، میترا را در حال شکار گراز نشان می‌دهد. در نقش برجسته سنت پریسک و هدرن هایم نیز میترا در حال شکار جانورانی است که یکی از آنها گراز است. به نظر ما صحنه شکار را باید همچون نمایش نبرد میان میترا و نیروهای شر (وجود گراز در صحنه مزبور قابل توجه است) تصور کرد.» (ورمازن 1386: 113)

«در اساطیر یونان نیز از شکار گراز کالیدون و گراز آریمانث به دست هراکلس، نیز گرازی که مزارع را ویران کرد و به دست ملتاگر کشته شد، آپولون ش... و گرازی را زیر یوغ می‌آورد تا آدمت بتواند دختر پلیاس را عروس خود سازد و... نام برده شده است. (پین سنت 1380: 120)

آنچه مسلم است گرازکشی نمونه‌ای از اژدرکشی در اساطیر جهان باستان است و گرازکشی بیژن را نمی‌توان امری تصادفی و بی‌پایه پنداشت. بیژن پس از کشتن گرازان با گرگین شراب می‌نوشد:

چو از جنگ و کشتن بپرداختند نشستنگه رود و می ساختند
چو خوردند زان سرخ می اندکی به گرگین نگه کرد بیژن یکی
(فردوسی 1375، ج 5: 15)

برپا کردن بزم و سور بگماز پس از نخچیر، در کیش مهر مرسوم بوده است. «در انجام هر شکار مراسم قربانی معمول می‌شده و سفره‌ای نذر خدا می‌کرده و طعام می‌خورده‌اند. پرده نخچیر سوفیا، میترا و سل را پس از شکار بر سر سفره طعام نشان می‌دهد و کوزه‌ای روی زمین نهاده شده است.» (ورمازن 386: 111)

«[تشریف یافتگان الوزیس هم] ملزم بودند تا چارپایی قربانی در راه خدا دهند

که اغلب خوک بود.» (رضی 1381، ج 3: 2067)

فردوسی خوک و گراز را یکی می‌داند:

منم بیژن گیو لشکرشکن سر خوک را بگسلانم ز تن
(فردوسی 1375، ج 5: 12)

«با این حال در مواقعی ویژه که عامل شر گسترش پیدا می‌کرد، برای تسکین اهریمن، به قربانی گراز می‌پرداختند» (رضی 1381، ج 3: 1184). فردوسی بیژن را به تهمورث دیوبند و گراز را به اهریمن تشبیه می‌کند:

همه گردن گور و خم کمند چه بیژن چه تهمورث دیوبند
(فردوسی 1375، ج 5: 13)

گرازی بیامد چو اهریمن زره را بدرید بر بیژن
(همان: 14)

با استناد به مقولات یادشده، به نظر می‌رسد گرازکشی بیژن، کنشی آیینی و مقدس از سوی وی بوده است که یا داوطلبانه و برای اثبات شایستگی بدین کار شتافته و یا آزمونی لازم الاجرا بوده که از سوی مرشد و پیر به بیژن تکلیف شده است. آنچه روشن است وجود مایه‌های فراوان مهری است که نمی‌توان مجموعه آنها را در یک داستان نادیده و یا تصادفی انگاشت. فردوسی، خود، داستان بیژن و منیژه را چنین وصف می‌کند:

پر از چاره و مهر و نیرنگ و رنگ همه از در مرد فرهنگ و سنگ
(همان: 8)

گرازکشی بیژن همسانی شگفتی با اژدراوژنی مهر ایزد و گرشاسب دارد و نمونه‌ای تقلیدی از کردارهای پهلوانان و ایزدان به‌شمار می‌رود. رزم‌افزارهای مهرایزد در اوستا، گرز هزار گره و خنجرهای بران و پیکان‌های تیز است. گرشاسب هم برای کشتن اژدها با تیر گرازان را از پای در می‌آورد. سپس با گرز کار را تمام می‌کند. بیژن نیز در آغاز با تیر به جنگ گراز می‌شتابد، سپس با گرز کار آنها را تمام می‌کند.

منطقی است اگر ببیندیشیم که حرکت بیژن یک آزمون دینی و مقدس بوده و

آوازه و حیثیت پهلوانی و ترفیع مقام مذهبی او در گرو نتیجه این آزمون بوده است؛ آزمونی پر مخاطره که روحیه جنگ طلب بیژن چنین فرصت‌هایی را از دست نمی‌داده است. حتی تهدید و نصیحت گیو هم نتوانسته او را از گزینش این مسیر پر خطر منصرف کند.

چو بیژن چنین گفت گیو از کران	نگه کرد و آن کارش آمد گران
نخست آفرین کرد مرشاه را	به بیژن نمود آنگهی راه را
به فرزند گفت این جوانی چراست	به نیروی خویش این گمانی چراست
جوان گرچه دانا بود با گهر	ابی آزمایش نگیرد هنر
به راهی که هرگز نرفتی میوی	بر شاه خیره مبر آبروی

(فردوسی 1375، ج 5: 12)

چنانچه از ابیات بالا بر می‌آید همگان در مجلس به آزمایشی بودن این عمل آگاه بوده‌اند و گویا آن روزها این آزمون‌ها مرسوم بوده است. «پاره‌ای از گزارش‌های رومی نیز حاکی از آن است که اسطوره اژدهاکشی با محتوای تمثیلی و رمزی‌اش در مراسم و مناسک نوآیینان مهری از اهمیت خاصی برخوردار بوده است. چنان که ضمن رسم ویژه‌ای مرشد و پیر مهری در نمایشی رمزی با گرز خود اژدها را می‌کشته است.» (سرکاراتی 1385: 240)

کیخسرو به عنوان پدر پدران، گرگین را برای راهنمایی و نظارت بر کار بیژن برمی‌گزیند. اوست که بدون آنکه در نبرد با گرازان به بیژن کوچک‌ترین یاری رساند، فقط نقش ممتحن را ایفا می‌کند و بیژن هم در برابر دریغ‌ورزیدن گرگین از همکاری با او هیچ اعتراضی ندارد و با شنیدن پاسخ منطقی گرگین خاموشی می‌گزیند:

به گرگین میلاد گفت اندر آی	و گرنه ز یکسو پرداز جای
برو تا به نزدیک آن آبگیر	چو من با گراز اندر آیم به تیر
بدان‌گه که از بیشه خیزد خروش	تو بردار گرز و به جای آر هوش
به بیژن چنین گفت گرگین گو	که پیمان نه این بود با شاه نو
تو برداشتی گوهر و سیم و زر	تو بستی مَرین بزمگه را کمر

(فردوسی 1375، ج 5: 13)

همچنین انتقال دندان‌های گرازان به کاخ شاه به عنوان سند و شاهد پیروزی

در آزمون، سابقه اساطیری دارد و یادآور نبرد هراکلس با گراز آریمان است.
(پین سنت 1380: 120)

خوان دوم

رویارویی بیژن با منیژه در این خوان صورت می‌گیرد. هرگاه منیژه را کالبد پیکرینه یک پری به‌شمار آوریم، می‌توانیم این خوان را به قیاس هفت‌خوان رستم و اسفندیار، خوان زن جادو بنامیم. تفاوت منیژه با زنان جادوی هفت‌خوان‌های رستم و اسفندیار، تنها در این است که منیژه به نام و نشان و شهرت برجسته است و گرنه کنش‌های بنیادین مشابهی دارند. 1- زنان جادو در آغاز پوشیده و پنهان و نامرئی هستند، سپس خود را به شمایل انسانی ظاهر می‌سازند. در شاهنامه از منیژه با ویژگی دخت پوشیده‌روی، عروس و خوب‌چهر و پری‌چهر یاد شده است که در آغاز روی پوشیده و مستور است، اما در برابر بیژن نهان خود را آشکار می‌سازد. 2- جادوزنان با فریب، قصد کامجویی از پهلوان را دارند و منیژه نیز چنین می‌کند. 3- سلاح رستم در رویارویی با زن جادو، نام خدا و کمند و سپس خنجر است. سلاح اسفندیار نیز زنجیر آهنین و سلاح بیژن خنجری در پاشنه موزه. به هر حال یک سلاح از جنس آهن (که در باور باستان رزم‌افزاری است که سبب ترس جادوان و دیوان می‌شود) به همراه دارند. 4- زنان جادو در چشمه‌سار و گیاه و آب روان بر پهلوانان ظاهر می‌شدند و منیژه نیز در جشن‌گاه بهاری و طبیعت پر گل و گیاه. 5- زنان جادو دلبستگی شدید به رقص و طرب و شراب‌نوشی و پای‌کوبی دارند و منیژه نیز رامش و سرود و شراب را از دست نمی‌نهد.

با توجه به قرائن یکسان، می‌توان نتیجه گرفت که بیژن را هفت‌خوانی بوده است که به مرور زمان از یادها رفته و نقش باخته تا به صورت امروزی رسیده است و منیژه همان زن جادوی هفت‌خوان اوست که با نیرنگ او را به دام می‌اندازد، اما بیژن با جسارت خودش در کاخ دفاع جانانه می‌کند. بیژن پس از

اتمام کار گرازان باید خون دوم را می‌پیمود و طبق راهنمایی گرگین آماده حرکت می‌شد. در کیش مهر برای ارتقا از یک مرحله به مرحله سپسین سالکان باید پوشش ویژه و متناسب با آن مرحله را بر تن می‌کردند.

«برگزارکنندگان مراسم در هنگام‌های ویژه لباس‌های نمادین می‌پوشیدند که با نام‌های هر مرحله تناسب داشت.» (کومن 1383: 155)

بیژن برای رفتن به جشنگاه در کسوتی متفاوت از خون پیش ظاهر می‌شود:

به گنجور گفت آن کلاه بزر	که در بزمگه بر نهادم به سر
که روشن شدی زو همه بزمگاه	بیاور که ما را کنون است گاه
همان طوق کیخسرو و گوشوار	همان یاره گیو گوهر نگار
پپوشید رخشنده رومی قبای	ز تاج اندر آویخت پر همای
نهادند بر پشت شبرنگ زین	کمر خواست با پهلوانی نگی

(فردوسی 1375، ج 5: 18)

آشکار نیست که آیا توصیف حکیم فردوسی از لباس بیژن طبق عادت حماسی و برای رعایت موازین و اصول بحر و قوافی بوده است و یا همسر حکیم این ویژگی‌ها را از روی اصل مکتوب داستان در کتابی نقل کرده و حکیم نیز همان را به نظم کشیده است! و در این صورت چه تضمینی است که آداب پوشاک سالکان میتراییسم غربی با نوع ایرانی خود مطابقت تام داشته باشد؟

مهر ایزد پوشش خاص ارتشتاری بر تن دارد و بیژن هم که از رده نظامیان است، به چنین هیأتی آراسته است. ردای ارغوانی مهر ایزد و مقامات برجسته مهری که در این بیت «رخشنده رومی قبای» نامیده شده در کنار دیگر نشان‌های مهری خودنمایی می‌کند. «نشان‌های غار، حلقه، دستبند، سربند، گردنبند، انگشتری و دستوار = عصا ... همه و همه که ویژه فرهنگ جمشیدی است و آیین قربانی از فرهنگ مهر برخاسته است.» (فرخزاد 1386: 411)

شاهان هخامنشی جامه سرخ و ارغوانی می‌پوشیدند و به موجب بندهش رنگ سرخ، رنگ جامه و نشان طبقه سپاهیان بوده است که به مهر بستگی داشته‌اند. در

میترایسم رومی، نشان پیک خورشید را «جامه سرخ‌رنگ با کمر بند زردرنگ با شرابه‌های آبی و تازیانه و هاله یا شعاع‌های خورشیدی بر گرد سر و مشعل» نشان داده‌اند. (رضی 1381 الف، ج 2: 573)

در ابیات بالا به ردای رومی، پر همای - که نشانه هاله‌های مقدس فر است - و کمر زرین، اشاره شده است:

به پرده در آمد چو سرو بلند میانش به زرین کمر کرده بند
(فردوسی 1375، ج 5: 21)

طوق و یاره و نگین پهلوانی، به‌ویژه که مرصع به جواهر باشند، از نشان‌های مهری است، چون مروارید و نگین از جواهرات مهری به شمار می‌آیند. «در مهرابه‌ها نقوشی از صدف و مروارید چه به صورت رشته‌ای و چه به صورت انباشته در ظرف نشان داده شده است.» (رضی 1381 الف، ج 2: 510)

همچنین در سرود سریانی افراسیم یکی از آباء کلیسا چنین آمده است:
ای مروارید، کوچک است اندازه تو و خرد است وزن تو اما بزرگ است شکوه تو، ... این تاج از مرواریدهای مینوی است که به جای زر در مهر نشانده‌اند. (همان: 509)

بدین‌سان بیژن در کسوتی فاخر پا به مرحله‌ای تازه می‌نهد. فریب جادو زنان بر اسفندیار به دلیل پیش‌آگهی وی، و بر رستم کارگر نیامد، اما بیژن این بخت را نیافت. منیژه با توسل به داروی بیهوشی او را به حال خلسه فرو می‌برد. طبق آموزه‌های کهن، هرگاه پریان موفق به آمیزش با پهلوانان شوند، سرانجامی فلاکت‌بار در انتظار پهلوان خواهد بود، «این آمیزش جنبه اغوا و فریبندگی پیدا می‌کرد و در فرجام به آوارگی و گزند و گاه مرگ پهلوان و محبوب می‌انجامید.» (سرکاراتی 1385: 7)⁽⁸⁾

مرحله دوم سلوک در عرفان میترایسم غربی موسوم به پوشیده یا نمفوس¹ است که معنای همسران میترا از آن برداشت می‌شود و جنسیت این پوشیدگان

¹. Nymfios

مشخص نیست. شگفت آنکه در مرحله دوم از سلوک بیژن به چنین واژگانی برمی‌خوریم و این صفات به جای آنکه به بیژن متعلق باشند، بیشتر منیژه را منظور کرده‌اند. با توجه با این متن: «نمف‌ها زنان جوانی بودند پری‌گونه و نیمه خدا که در واقع روح مزارع و کشتزارها به شمار می‌رفتند. این مستوران همان نمفوس‌ها هستند که به گفته ترتولیان وقف میترا می‌شدند و کسانی دیگر حق نداشتند بدانان بنگرند. اینان همسران خدایانند و در غارها به آوازخوانی سرگرمند.» (رضی 1381 الف، ج 2: 565)

در شاهنامه همه این ویژگی‌ها با منیژه مطابقت می‌کند: 1- پری‌چهره خوانده می‌شود و پوشیده‌روی (استحاله‌ای از پری) 2- در جشن گاه بهاری مشغول سرایندگی و سماع و شراب‌ریزی است (روح کشتزار است) 3- برای فریب بیژن و آمیزش با او از نوشاک تخدیری استفاده می‌کند. شاید گناه نابخشودنی بیژن نگریستن و دست‌یازی به این بانو - خدا بوده است. گفته شد که معنای نمفوس، عروس است که در شاهنامه برای منیژه به کار برده شده است:

چو دانست گرگین که آمد عروس همه دشت از او شد چو چشم خروس
(فردوسی 1375، ج 5: 17)

بر پایه بیت و متن بالا، چنین به نظر می‌رسد که گرگین زمان برپایی جشن بهاری را می‌داند و می‌گوید:

از این پس کنون تانه بس روزگار شود چون بهشت آن درو مرغزار
(فردوسی 1375، ج 5: 16)

زمان برگزاری جشن نزدیک است و گرگین به تحریک بیژن جوان مشغول می‌شود:

مراسم مقدس پر راز و رمز تشریف و اهلیت اغلب در آغاز بهار و ماه‌های مارس و آوریل برگزار می‌شد. (کومن 1383: 171)

به یقین گرگین می‌دانست که هر سال مراسم تشریف در این جشن گاه برگزار می‌شود و منیژه هم یکی از پوشیدگان و سالکان است و حضور بیگانه در مراسم

چه عواقبی دارد.

منیژه یک نمف است در مقام همسری ایزد. «از طریق این اشتقاق می‌توان میان Pairika در اوستا و Parcea در لاتینی نام سه زن - ایزد باروری که بعدها در اساطیر رومی الهه‌های بخت و تقدیر شده‌اند ارتباطی لفظی، و میان Pairika در اوستا و Ny mph در یونانی (معادل پری در اساطیر یونانی) به معنی زن جوان و عروس، ارتباط معنوی برقرار کرد.» (سرکاراتی 1385: 5)

آیا می‌شود چنین انگاشت که چون بیژن خود در مقام نمف - پوشیده - بود و کنجکاوی آزارنده‌ای از سوی گرگین در وجودش برآغالیده شده بود، سبب شده بود تا به دیدار هم‌کیش غیر همجنس خود بشتابد؟ چون واژه نمفوس مذکر برای بیژن به معنی داماد تعبیر می‌شود. نئو نمفوس یعنی تازه داماد در مهرابه‌ها کاربرد دارد. رستم در مقام استهزا و ریشخند خطاب به افراسیاب می‌گوید:

رها شد سر و پای بیژن ز بند به داماد برکس نسازد گزند
(فردوسی 1375، ج 5: 74)

واژه داماد ممکن است به ایهام و در مفهوم کنایی به کار رفته باشد و سخنی طعنه‌آمیز بوده و یا مقام دوم سلوک را منظور داشته باشد. چون بیژن در خوان دوم بود که به منیژه دست یافت.

چو گرگین چنین گفت بیژن جوان	بجنبیدش آن گوه‌ر پهلوان
گهی نام جست اندر آن گاه کام	جوان بد جوان‌وار برداشت گام
به گرگین چنین گفت پس بیژن	که من پیشتر سازم این رفتن
شوم بزمگه را بینم ز دور	که ترکان همی چون بسیجند سور

(فردوسی 1375، ج 5: 17)

به یقین هر گونه تمتع جسمانی و کام‌جویی برای مقام پوشیدگان یا همسران میترا ممنوع بوده است، به همین دلیل این دیدار با بیژن به اغوای گرگین، سبب شد تا هفت‌خوان و هفت زینه از مسیر معتاد و مشروع خود منحرف شود و هر دو نمف به اشد مجازات برسند. «مقاومت در برابر خواهش‌های نفسانی یکی از راه‌های سلوک برای رستگاری و مبارزه با پلیدی و اهریمن بود. ستیز پیوسته و

خستگی‌ناپذیر با اهریمن و کارگزارانش برای هر سالک و بنده میترا از وظایف اصلی محسوب می‌شد.» (کومن 1383: 142)

نمف‌های جوان هنوز در آغاز راه سلوک‌اند، تعالیم اساسی را فرا نگرفته و نفس‌کشی نکرده‌اند. به عبارتی بایستی تعالیم لازم را فرا گیرند تا در خور ترفیع مقام شوند.

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که سیصد نفر پرستندگان کاخ منیژه که گروه بزرگ زنان را تشکیل می‌دهد در آن جشن‌گاه آیا برای اجرای مراسم اهلیت آیینی حضور یافته بودند یا آن‌گونه که محققان غربی گفته‌اند آیین میترا شرکت زنان در مراسم اهلیت را بر نمی‌تابد؟ در آن صورت آیا آن اجتماع زنانه که حضور مداوم سالیانه آنها به اطلاع گرگین هم رسیده بود، پیروان کیش آنهایتا بودند و مراسم دینی خاص زنان را برگزار می‌کردند که حضور هر مرد بیگانه بدان جا سبب هلاک او می‌شد؟

«در میان آیین‌های رقیب [رقیب میترا] زنان موقعیت و مقامی داشتند و پیروان پر شور و اشتیاقی در انتشار آیین‌ها می‌کوشیدند و جذب آنها می‌شدند.» (همان: 177)

نکته مهری دیگری که در این بیت نهفته است محل اعتبار است:

بفرمود تا داروی هوش‌بر پرستنده آمیخت با نوش بر
(فردوسی 1375، ج 5: 22)

منیژه داروی خلسه‌آور و بیهوش‌کننده هوم را به هدف فریب بیژن به او می‌خوراند. این تأکیدی بر نقش نهفته منیژه در جایگاه پری و جادو است و آنچه پریان با یلان می‌کنند. «چنانکه اشاره شد، نوعی شراب قوی همراه با مخدر به سالک نوشانیده باشند ... بر اثر داروی مخدر یا شراب بنگ آلوده، نوآموز در حالت بیخودی می‌ماند ...» (رضی 1385 الف، ج 2: 586)

واژه راهنمای دیگر در این بیت «نوش» به معنی غسل است که در آیین مهر

جایگاه والایی دارد. «گویا عسل، تدهین و چشایی آن را در مرحله پارسای استفاده می‌کردند و چنین تصور داشتند که عسل با پرتو ماه و انوار ماه پرورش می‌یابد و نوآموزان را که تشریف حاصل کرده‌اند، همتای ایزدان می‌کند.» (همان: 586 و 587) در همان ابیات می‌خوانیم که منیژه، بیژن را شبانه در بیهوشی کامل به کاخ انتقال می‌دهد:

نهفته به کاخ اندر آمد به شب به بیگانگان هیچ نگشاد لب
(فردوسی 1375، ج 5: 22)

شاید بتوان قید «به شب» را گواهی بر کاربرد عسل و خواص جادویی آن در زیر نور ماه برای سالکان دانست. چون بین ماه و عسل اشتراک خویشکاری هست:

غالباً جادوگری مقامی است که از جانب ماه تفویض می‌شود و ماه منبع هر گونه قدرت جادویی است و می‌تواند در تجلیات رازآموزانه القای جادو کند. (زمردی 1385: 177) با توجه به مجموعه این نکات بدیهی می‌نماید که منیژه پری‌صفت، در شب، آمیزه خلسه‌آور هوم و عسل را با شراب آمیخته و به بیژن خورانده است.

خوان سوم

نبرد و دفاع یک تنه در برابر لشکر گرسیوز

خوان بعدی، دفاع یک تنه و جسارت بیژن هنگام گرفتاری و اسارت در کاخ منیژه به دست گرسیوز است. بیژن در خوان نخست بر گرازان، نماد جهان جانوری، پیروز شد؛ در خوان دوم منیژه یا زن جادو نماد ماوراءالطبیعه را پشت سر گذاشت و در خوان سوم باید بتواند به تنهایی در برابر لشکریان دشمن بستیزد و مگر وظیفه سربازان میترا جز اینهاست؟⁽⁹⁾

منیژه پیشایش از احتمال وقوع کارزار و درگیری به بیژن خبر داده است:

به مردان ز هر گونه کار آید گهی بزم و گه کارزار آید
(فردوسی 1375، ج 5: 23)

«نزد آنان [مهریان] توانایی و دلیری ارزشی بیشتر داشت تا ملایمت و

سازگاری ای که موجب تباهی حقوق فردی در جامعه می‌شد. در این آیین به عنوان آیین سپاهیان، امتیازها و ویژگی‌های سلحشوری جایی خاص داشت.» (کومن 1383: 142)

بیژن با دیدن گرسیوز، در دل می‌اندیشد که پروردگار به مکافات گناهان پیش، او را گرفتار ساخته است:

نه شبرنگ با من نه رهوار ——— همانا که برگشتم امروز هور
(همان: 25)

اما مهر ایزد، سربازان خود را در هر هنگام که او را به فریاد بخوانند، فریادرسی می‌نماید:

ز گیتی نیبم همی یار کس ——— به جز ای زدم نیست فریادرس
(همان)

«میترا ایزدی بود که چون از سوی پیروان خود به یاری فراخوان می‌شد هیچ‌گاه آنان را تنها نمی‌گذاشت؛ پشتیبانی شکست‌ناپذیر برای پناه‌خواهان که همه سالکان راه خود را یاری می‌کرد.» (کومن 1383: 143)

جسارت ذاتی بیژن و هرگز نه‌راسیدن او از گرسیوز و لشکریان در اینجا ستودنی است. با نام ایزد به خنجر دست می‌برد و رجز می‌خواند. این دلوری و بی‌باکی از کسی ساخته است که ایمانی راسخ و خلل‌ناپذیر به حضور فراگیر و دائمی ایزد و پشتیبانی بی‌دریغ او دارد. یکی از رمزهای پایداری آیین مهر و انتشار آن در آسیا همین مزیت حضور خدا در جبهه‌ها و مواقع تنگنا و گرفتاری است.

خوان چهارم

رجز خوانی در کاخ افراسیاب

بیژن در خوان سوم و چهارم روحیه‌ی هم‌اوردطلبانه و جنگجویانه حقیقی خود را نشان می‌دهد و مانند یک سرباز مؤمن و دل‌آور میترا، یک تنه در برابر سپاه دشمن ایستادگی می‌کند. برای یک سرباز میترا آنچه بیش از همه واجب بود، حفظ پیمان و پای‌بندی به سوگند یا ساکرامنتوم بود. «پیمان می‌بست که از اسرار

آنچه را که بر او آشکار شده است، حفظ کند و به هیچ وجه فاش ننماید. آن‌گاه تاجی را که به او می‌دادند، بر می‌گرداند و بر سر نمی‌نهد.» (همان: 160)

بیژن در خوان چهارم آن‌چنان به حفظ اسرار مؤمن است که در حضور افراسیاب حتی حاضر به فاش کردن اسرار نشد و گناه نابخشودنی آمیزش با پهلوان ایرانی و ربودن آن پهلوان را نزد افراسیاب فاش نکرد.

درست است که بیژن در یورش ناگهانی گرسیوز به کاخ دستگیر شد درحالی‌که از پوشش جنگی و سلاح‌های لازم بی‌نصیب بود، زیرا با یک خنجر به تنهایی حتی تصور نبرد ناممکن است. اما می‌توان لفظ «برهنه سر» را در بیت زیر، به نوعی در ارتباط با امتناع سرباز مهری از پذیرش کلاه دانست.

چو آمد به نزدیک شاه اندرا گو دست بسته برهنه سرا
(فردوسی 1375، ج 5: 26)

در ابیات بعد بیژن با رجزخوانی بی‌نظیر یک تنه در میان سپاه دشمن و با دست بسته، اعتماد به نفس و بی‌باکی شگفت‌انگیز و جسورانه‌ای را به نمایش می‌گذارد؛ تسلیم‌نشدن و امتناع از سازش و لابه‌گری که تنها در مناظرات رستم با اسفندیار می‌توان از آن نشانه‌ای یافت.⁽¹⁰⁾

خوان پنجم

در این خوان به دستور افراسیاب، بیژن را به پای دار می‌برند.

کشیدندش از پیش افراسیاب دل از درد خسته دو دیده پر آب
(فردوسی 1375، ج 5: 28)

درگیر و دار شکنجه و مرگ در غربت تنها نگرانی بیژن هراس از مکافات یزدان و ناجوانمرد شمرده شدن است.

ز دار و ز کشتن نترسم همی ز گردان ایران بترسم همی
که نامرد خواند مرا دشمنم ز ناخسته بردار کرده تنم
(همان)

برای سرباز مهر، حیثیت و جوانمردی و نام از زندگی مهم‌تر است. او هم

مانند رستم به نام پس از مرگ خود اندیشید. غرور و نام‌جویی پهلوان، شریف‌ترین گوهر حیات اوست.

به پیش نیاکان پهلومنش پس از مرگ بر من بود سرزنش
(همان)

اما از آنجا که مهر ایزد هرگز سربازش را تنها نمی‌گذارد و اوست که با هزاران گوش و هزاران چشم مراقب همیشگی پیروان خویش است:

بیخشود یزدان جوانیش را به هم بر شکست آن گمانیش را
کننده همی کند جای درخت پدید آمد از دور پیران ز بخت
(همان: 29)

در این بیت به عقیده زروانی اشاره می‌شود که خدای تقدیر و بخت (زروان) سرنوشت محتوم آدمیان را در دست دارد. بخت یا بغ، خدای زروانی - میتراپی است که به فریاد بیژن می‌رسد و او را از مرگ نجات می‌دهد. ایزد بخت، زروان⁽¹¹⁾ - میترا، یاری‌رسان بیژن است. یکی از ایزدان هم‌ذات میترا؛ ایزد ویو یا باد است که در بسیاری جای‌ها، خویشکاری‌های مشترکی با مهر ایزد دارد و از یاوران نزدیک اوست. از ایزدان انجمن میتراپی که همگی دو جنبه‌ای و دو چهره هستند؛ وات ایزد شهرت بیشتری دارد، در جلوه‌های متفاوت ظاهر می‌شود و به گونه‌ها، یاری‌گر پناه‌خواهان مهرستا است؛ اوست که یاور کیخسرو در دریانوردی یک‌ساله او در پی افراسیاب است، اوست که در مدت یک سال سفر دریایی کیخسرو، سفر را بر او آسان می‌سازد و «باد مخالف» بر کشتی شاه نمی‌وزد. بیژن در تنگنای گرفتاری، چنگ به دامان «وات ایزد» می‌اندازد و ملتمسانه از او می‌خواهد فریادش را به گوش شاه و رستم و گیو برساند و اتفاقاً چنین نیز می‌کند:

ایا باد بگذر به ایران‌زمین پیامی بر از من به شاه‌گزین
بگوش که بیژن به سختی در است چو آهو که در چنگ شیر نر است
بیخشود یزدان جوانیش را به هم بر شکست آن گمانیش را
(فردوسی 1375، ج 5: 28)

در مراسم تشریف سربازان مهری، از شکنجه‌های مرگ‌بار و توان‌فرسایی سخن

به میان می‌آید که بیش از آنچه توان و ظرفیت جسمی را مورد آزمون و سنجش قرار می‌دهند، تقویت توان روحی و قوای روانی فرد را در نظر دارند. مرشد مهری می‌کوشد نمایشی هولناک برای سرباز مهر ترتیب دهد، به گونه‌ای که شخص، بدون علم به موضوع، در سنگین‌ترین لحظات آزمایش، بیم مرگ یابد. حضور ناگهانی پیران ویسه همزمان با دار زدن بیژن، یادآور رسوم نمایش و آزمایشی دشوار است که به عمد سالک را با آن روبه‌رو می‌سازند تا بتوانند غرور نفسانی و اهریمنی وجود او را قربانی کنند و توان اندیشگانی و تعقل و روان او را تقویت نمایند و مقاومت او را تا پای مرگ بسنجند. پیران بیژن را چنین می‌یابد:

بزد اسب و آمد بر بیژنا جگر خسته دیدش برهنه‌تنا
 دو دست از پس پشت بسته چو سنگ دهن خشک و رفته ز رخساره رنگ
 (همان: 29)

در توصیف حالات سالکان مهری چنین آمده است:

با چشم‌های بسته در راه‌های پر خطر وی را راندن در حالی که دستانش را از پشت با روده مرغ بسته‌اند تا بر اثر خشک شدن فشار بیشتری وارد کند. (رضی 1381 الف، ج 2: 631)

در شاهنامه با واژگانی چون «برهنه‌تنا» و «دو دست از پشت بسته» روبه‌رویم که نمی‌توان از کنار آنها بی‌تفاوت گذشت و تعمد حکیم در نقل چنین واژگانی را نادیده انگاشت.

پیران ویسه، وزیر خردمند و عقل فعال درگاه افراسیاب، به محض آگاهی یافتن از دستور قتل بیژن با افراسیاب سخنانی می‌گوید که به طور غیر مستقیم پرده از بعضی اسرار بر می‌دارد:

مکش گفتمت پور کاووس را که دشمن کنی رستم و طوس را
 اگر خون بیژن بریزی برین ز توران بر آید همان گرد کین
 نگه کن از آن کین که گسترده ابا شاه ایران چه برخورداریا
هم آن را همی خواستار آوری درخت بلا را به بار آوری
 (فردوسی 1375، ج 5: 30)

بعید نمی‌نماید که داستان بیژن و منیژه، بازمانده حوادثی باشد که در مسیر

سلوک عرفانی پر مشقت و دردناک بیژن شکل گرفته، اما به سبب ماهیت آیین‌های رازورانه و سرّی مهربان، جزئیات آن در پس پرده ابهام مانده باشد. بانوی دانشور و فاضل، کتابیون مزداپور، در گفتار «افسانه پری در هزار و یکشب» مطلبی جالب درباره قربانی انسانی در اعصار باستان مطرح و مرگ خدای نباتی شهیدشونده یا سیاوش را بررسی کرده است. «پیوندی که میان قربانی انسانی با عشق و عصمت و آغاز سال نو دیده می‌شود، واجد ساخت متمایزی است که به قربانی انسانی شکل می‌بخشد. اساس داستان قتل سیاوش بر چنین پنداشته‌ای پدید آمده است و پاره‌های متفاوتی از این تصور کهن با صورت‌های متنوع در شواهدی متفرق در این سرزمین مشاهده می‌گردد.» (لاهیجی و کار 1387: 313)

قتل سیاوش خواه شکلی از برگزاری آیینی مقدس بوده با تمام زوایای پنهانی‌اش خواه انگیزه‌های سیاسی از سوی تورانیان در کار بوده که در پی کسب فرصت یا بهانه‌ای برای توجیه قتل صورت گرفته باشد، - و در این نوشتار ما را با آن کاری نیست - ممکن است راهگشای ما باشد در درک این نکته که چرا پیران ویسه به افراسیاب هشدار می‌دهد و او را از قتل بیژن به شدت نهی می‌کند. شاید هم‌زمان با تغییرات فصلی و برگزاری جشن‌های آیینی، آن فرصت مناسب که بزرگ‌ترین دستاویز گرسیوز در ماجرای قتل سیاوش بوده است، همچون غنیمتی دوباره به دست افراسیاب و گرسیوز افتاده تا بر طبق رسمی کهنه، به آنها مجال زخم زدن به بیژن برای تشفی دلشان بدهد و گرگین با علم به این موضوع به عمد بیژن را راهی سرزمین بلا کرده باشد تا طعمه قربانی انسانی شود. چون دقیقاً فرصت را نگاه داشته تا جشن بهاری بر پای شود و پس از آن به اصرار و تحریک، بیژن را بدانجا فرستاده است.

چه دانست گرگین که آمد عروس همه دشت از او شد چو چشم خروس
به بیژن پس آن داستان برگشاد وز آن جشن و رامش بسی کرد یاد
(فردوسی 1375، ج 5: 17)

ولی ایزد بخت، پیران را به فریاد بیژن می‌رساند و پیران با اخطار و هشدار به افراسیاب، حکم اعدام را به زندان ابد تغییر و تقلیل می‌دهد. ایات زیر دلیل محکمی است بر تعمد گرگین و آگاهی او از چگونگی مجازات بیژن در سرزمین توران. پس از آن که از بیژن خبری نیامد، گرگین پشیمان و سرگردان، با خود چنین می‌گوید:

بدانست کور را تباه است کار به ایـران نیاید بدین روزگار
اگر دار دارد اگر چاه و بند از افراسیاب آمدستش گزند
(همان: 34)

خوان ششم

گور خوابی

به گرسوز آنگه بفرمود شاه که بند گران ساز و تاریک چاه
دو دستش به زنجیر و گردن به غل یکی بند رومی به کردار پل
بیندش به مسمار آهنگران ز سر تا به پایش بند اندر آن
چو بستی نگون اندر افکن به چاه چو بی بهره گردد ز خورشید و ماه
ببر پیل و آن سنگ اکوان دیو که از ژرف دریای کیهان خدیو
فکندست بر بیشه چینستان بیاور ز بیژن بدان کینستان
(همان: 32)

همسانی شگفتی در شیوه زندانی کردن بیژن با شیوه‌های سلوک مهربان وجود دارد. در معرفی مراسم آیینی سربازان مهری، ریاضت‌های جانکاهی وجود دارد که به گور خوابی موسوم‌اند. «در مهرابه‌ها گودالی به‌سان تابوت دیده شده که داوطلبان لازم بود با تحمل گرسنگی و هول و ظلمت که بر ایشان ایجاد می‌شد، در آنها بخوابند.» (رضی 1381 الف، ج 2: 569)

«در برخی از این مهرابه‌ها درون سنگ حفره‌ای مستطیل‌شکل چون تابوت به اندازه‌ای که پیکر انسانی را به حالت خوابیده در خود جای دهد، یافته‌اند.

این تابوت‌ها جهت شکنجه و ریاضت بود. سالکان بایستی ساعاتی دراز را که تخمین آن غیر مقدور است، در این گورهای مصنوعی دراز می‌کشیدند؛ تحمل مدتی دراز گرسنگی و تشنگی و ظلمت با ایجاد مراحل هول و هراس.» (همان: 622)

ملاحظه می‌شود که چه شباهت عجیبی میان ابیات شاهنامه و متن گور خوابی موجود است. انگار حکیم فردوسی از روی متنی منثور که مراحل دشوار آزمون را به دقت و جزء به جزء نوشته بود، کار نظم را آغازیده بود.

شاید در جلسه مشورتی میان پیران و افراسیاب، قرار بر این گذاشته شده بود که برای دور ماندن توران‌زمین از عواقب احتمالی قتل بیژن، صحنه گور خوابی ترتیب دهند و بیژن را بدان شکل سر به نیست کنند تا هم خود را از اتهام قتل وی مبرا سازند و هم بیژن را کشته باشند. گو آنکه بیژن در کاخ افراسیاب اذعان کرده بود که دلیل آمدنش به توران‌زمین، شرکت در مراسم نمایشی و آیینی گرازکشی و گذران مراحل سلوک است.

«در مهرابه کار و بورک در انگلستان زیر یک مرکز و جای آتشگاه به قسمتی گود و مستطیل شکل برخورد کرده‌اند که نشان می‌دهد با تخته سنگی روی آن پوشیده می‌شده. این محل را گور خواب تشخیص داده‌اند که نوآموزان را درون آن نهاده و رویش را می‌پوشاندند تا مدتی در گرسنگی و تنهایی و ظلمت و سرما در آن به سر برد.» (رضی 1381 الف، ج 2: 591)

«یکی از کشیشان موسوم به نونوس می‌نویسد: نوآموزان مدت پنجاه شبانه‌روز باید متحمل گرسنگی می‌شدند تا مقاومتشان آزمایش شود.» (همان) با توجه به مطالب یادشده و تخمین زمانی که بیژن در چاه محبوس بوده است، به نوعی حدس ما، درباره مراسم سلوک بیژن تقویت می‌شود. قرینه دیگری که درباره سلوک بیژن وجود دارد، چنین است؛ رستم در جایگاه مرشد مهری پس از نجات بیژن از چاه، فرمان «شست‌وشوی» او را می‌دهد که به

باور ما این شست و شو می تواند به جای آوردن غسل تعمید و یافتن زندگی دوباره پس از چاه و زندان باشد:

تهمتن بفرمود شستن سرش یکی جامه پوشید نو بر برش
(فردوسی 1375، ج 5: 73)

در هر مرحله ای از مراحل هفت گانه که سالک در سایه حمایت یک سیاره ویژه و یک عنصر است تعمید ویژه همان مرحله انجام می شود. در مرحله اول، کلاغ، با عنصر باد مرتبط است و با هوا تعمید می شود. در مرحله دوم، پوشیده، در سایه حمایت ونوس است و با عنصر آب تعمید می شود. در مرحله سوم، سرباز با عنصر خاک تعمید می شود و در حمایت مارس است، و در مرحله شیرمردی با آتش تعمید می یابد.

فلسفه گورخوابی برای سرباز، همان آشناسازی جسم با خاک و پیوند دادن پیکر سرباز با زمین است. زمین چون تابوتی جسم او را در بر می گیرد و تعمید او را انجام می دهد. پس از نجات یافتن از چاه نیز تعمید با آب را انجام می دهد. در مصرع دوم به جامه نو اشاره شده است که با عبور از مرحله سربازی باید پوشش متناسب با مرحله بعد را بر تن کند.

«نوعی از تعمید به احتمالی برای نیل به مقام شیرمردی در گور انجام می شد و سالک شیرمرد را با لباس هایی در گور دفن می کردند. از روی سنگ پوش گور توسط سوراخ هایی خون گاو قربانی را بر سر و روی سالک می ریختند. وقتی سنگ را بر می داشتند، سالک با لباس هایی آغشته به خون بیرون می آمد. یا رستخیز می کرده و به جهان نور وارد می شد.» (رضی 1381، ج 2: 638)

فردوسی صحنه به در آمدن بیژن از چاه را این گونه توصیف می کند:

برهنه تن و موی و ناخن دراز گدازیده از رنج و درد و نیاز
همه تن پر از خون و رخساره زرد از آن بند و زنجیر زنگار خورد
(فردوسی 1375، ج 5: 72)

آشکار نیست که تن خونین بیژن، بر اثر شکنجه و شلاق است یا خون گاو

قربانی. به هر حال با کلمات کلیدی که در قاموس آیینی مهریان هست سرو کار داریم. با این اوصاف بدیهی است که منظور پیران و افراسیاب از زندان انداختن بیژن، طول یافتن زمان گور خوابی و مرگ بیژن بوده است. به باور مردم ارمنستان بیژن در غاری به نام «بزن هنگنی» زندانی بوده است. که موسی خورنی هم از آن یاد کرده و آن را «زندان بیژن» نامیده است. (موسوی 1375: پانزده)

خوان هفتم

بدو گفت بیژن منم پیشرو
چو بیژن شد از بند و زندان رها
سپاهی ز توران به هم برشکست
به شادی به پیش جهان آفرین
که از من همی کینه سازند نو
ز بند بداندیش نر ازدها
همه لشکر دشمنان کرد پست
بمالید روی و کله بر زمین
(فردوسی 1375، ج 5: 73)

در این مرحله است که بیژن به پیروزی نهایی می‌رسد و پایان سفری دردناک و توان‌سوز را تجربه می‌کند. بر جهان جانوری، ماوراءالطبیعه، (پری ...) و پدیده‌های طبیعی (سرما و تاریکی) و آدمیان احاطه می‌یابد، شایستگی‌های خویش را می‌آزماید و به اثبات می‌رساند. گویا شش گامه پیشین تنها در هیأت نردبان صعود بیژن بود و با این آخرین گام، ستیغ افتخار بر او گشوده می‌شد. لختی در ابیات شماره 1236 تا 1238 دقت کنیم. سبک اخبار در این ابیات به فتح‌نامه‌ها شباهت دارد. جان کلام و چکیده خبر فتح، و در حقیقت مهم‌ترین نکته پیروزی در فتح‌نامه‌ها، خطاب به شاه منصور، نوشته می‌شود.

می‌دانیم پهلوان پیروزگر و منجی بزرگ داستان، رستم است. در واقع شاه‌کلید فتح، رستم بوده است. پذیرفتنی‌تر آن است که در فتح‌نامه از بیژن در جایگاه مفعولی و انفعالی سخن می‌گفتند نه نقش فعالانه، به‌عنوان نمونه چنین کلامی را به عرض پادشاه می‌رسانند: رستم پیروزی را نصیب ایرانیان کرد و بیژن را به

ایران بازگرداند، در حالی که مضمون فتح‌نامه بیانگر حضور بیژن در جایگاه نقش فاعل و رستم در مرتبهٔ پسین است.

استدلالی دیگر بر هفت‌خوانی بودن سفر بیژن

باور ما در هفت‌خوانی بودن سفر پر حادثهٔ بیژن به ارمان و توران، بر پایه‌هایی چند استوار است. که هرگاه به دیدهٔ تدقیق و تعمیق نگریسته آید و با موتیف‌های متداول هفت‌خوان‌های دیگر مقایسه شود، منطقی و خردپذیرتر جلوه خواهد کرد. نخست بر پایهٔ شخصیت خود بیژن تأکید می‌شود که با توجه به کارنامهٔ پهلوانی وی، پذیرش هفت‌خوان‌گذرانی او امری طبیعی به نظر می‌رسد. در نبرد دوازده رخ، آغازگر نبردهای دوگانه شد و طلسم سکوت را به اصرار و شتاب‌زدگی شکست و بر هومان پیروز شد؛ در خون‌خواهی سیاووش، پلاشان و تژاو را به خاک افکند و اسپنوی را به اسارت گرفت؛ در ماجرای فرود، تنها پهلوانی که به فرود پشت نکرد، او بود که پس از تیر خوردن اسبش، پیاده به تیغ کوه رفت؛ آن‌گاه که فریبرز کاووس از جنگ هومان گریخت، بیژن با شمشیر درفش را به دو نیمه کرد و با نیمهٔ درفش سپاهیان ایران را به شور و حال تازه و اشتیاق به جنگ واداشت؛ بیژن بود که گسته‌م را از مرگ حتمی نجات بخشید و به نزد کیخسرو آورد و همهٔ دلاوری‌های دیگر...

دیگر آنکه هفت ماجرای خطرناک که بیژن در ارمان و توران از سر گذراند - و ما آنها را هفت‌خوان نامیده‌ایم - تقلید و تکراری است از کهن‌الگوها و متشکل از بن‌مایه‌های خرد و درشت اساطیری.

- گرازکشی، جلوه‌ای از اژدرکشی باستانی است و در مقایسه با هفت‌خوان‌های دیگر پهلوانان، برابر با کشتن شیر و گرگ و کرگدن است.

- دیدار با منیژه، برابر با خوان زن جادوی پهلوانان دیگر است. اغوای منیژه بر بیژن به مرگ وی نینجامید. بیژن پس از بازیافتن هوش خود، به خواست خود در

کاخ منیژه ماند و اگر پیش از فرارسیدن گرسیوز کاخ را ترک می‌کرد، بر وی تهمت شکست نبود. حتی در برخورد با گرسیوز و لشکریان با تنها سلاح از خود دفاع کرد و سلاحش را به میل خودش به گرسیوز سپرد.

- در کاخ افراسیاب، همچون همه صحنه‌های جنگی دیگر، بیژن را در نقشی منفعل و متضاد با شخصیت مورد انتظارش نمی‌یابیم، البته در هیچ‌کدام از مراحل هفت‌خوان، التماس و لابه و عجز از او نمی‌بینیم و این دلیل دیگری است بر واقعی بودن صحنه‌ها و شکست‌ناپذیری بیژن.

- بن‌مایه جنگ در کاخ و رویای ایستادن پهلوان در برابر حاکم جبار، در افسانه‌ها و اساطیر فراوان است و چیز شگفت و تازه‌ای نیست. نمونه کوچک آن، ایستادگی کاوه در برابر ضحاک و پی سپر کردن محضر اوست. و یا ایستادگی موسی در برابر فرعون و نظایر دیگر. هرگونه ترس و خودباختگی و مویه‌گری از سوی بیژن می‌توانست شکست سنگین او را در این خوان رقم بزد. جسارت و زبان‌آوری او به منزله پیروزی او در این خوان است. شکست غرور یعنی مرگ پهلوان و ما هرگز غرور بیژن را در مخاطره نیافتیم.

- پهلوان در پای چوبه دار؛ در اساطیر اسکاندیناوی دو نوع از اعدام‌ها به شیوه حلق‌آویز کردن، انجام می‌شد؛ یکی کشتن اسرای جنگی و دیگر اعدام‌های آیینی که نوعی قربانی به درگاه خدایان بود. دیوید سون² در کتاب *اساطیر اسکاندیناوی* خود می‌نویسد:

... قربانیان او دین را از طریق خفگی قربانی می‌کردند و چنین قربانیانی را حلق‌آویز و با ضربه نیزه می‌کشتند... اسیران جنگی را بدین طریق قربانی می‌کردند. (دیوید سون 1385: 51)

بنابر این متن، این احتمال وجود دارد که خواسته باشند بیژن را در مقام اسیر جنگی بدین شیوه هلاک کنند. قرینه دیگری که خطر به دار آویخته شدن بیژن را به عنوان خوانی از هفت‌خوان وی معرفی می‌کند، استعانت و خدای‌خوانی او

² David son

پیش از رفتن به پای دار است. همان‌گونه که فرامرز پیش از هر خوان، با ایزد سخن می‌گوید و از او زور درمی‌خواهد، و رستم در بیابان و ریگ تافته، هرگاه از خداوند استمداد نمی‌کرد، میش نیکوسرین پدیدار نمی‌شد در حالی که:

همانا که بخشایش کردگار فراز آمدست اندرین روزگار
برین چشمه آبشخور میش نیست همان غرم دشتی مرا خویش نیست
به جایی که تنگ اندر آید سخن پناهت به جز پاک یزدان مکن
(فردوسی 1375، ج 1: 93)

فردوسی نتیجه می‌گیرد که بخشایش کردگار بر رستم حاصل دعا و نیایش و درخواست‌های رستم از خداوند است:

همی جست بر چاره جستن رهی سوی آسمان کرد روی آنگهی
چنین گفت کی داور دادگر همه رنج و سختی تو آری به سر
(همان: 92)

به باور ما، خدای خوانی و دعای شکسته‌وار بیژن پیش از دار آویخته شدن، نمونه‌ی مشابهی است از دعا‌های پهلوانان هفت‌خوان‌گذار دیگر که پس از آن شایسته‌ی بخشایش کردگار می‌گردند و آن خوان خطرناک را به آسانی پشت سر می‌گذارند، بخشایش کردگار شامل حال آنها می‌شود. به رستم میش نیکوسرین و به بیژن پیران و یسه را هدیه می‌شود.

- نگون به چاه افکندن پهلوان؛ یکی از شیوه‌های معمول تنبیه و مجازات، نگون به چاه افکندن خاطی بوده است. نگون و پشت به نور در زهدان زمین ماندن و کور شدن، تنبیهی است که پیش از بیژن بر کاووس و سپاهیان ایران به فرمان دیوان مازندران رفته بود. گرگسار به یکی از بن‌مایه‌های «عاقبت فریب‌خوردن از زن جادو» اشاره می‌کند. به احتمال، فردوسی هنگام سرایش این دو بیت به بیژن نظر داشته است:

فریب زن جادو و گرگ و شیر فزون است از اژدهای دلیر
یکی را ز دریا برآرد به ماه یکی را نگون اندر آرد به چاه
(همان، ج 6: 169)

موتیف فریب‌خوردن از زن جادو و نگون به چاه افتادن، در داستان ناهید و هاروت و ماروت نیز به همین شکل وجود دارد. به نظر می‌رسد این موتیف، صورت جدیدتر و استحاله‌یافته‌ی سفر به جهان زیرین و دنیای مردگان باشد که در اساطیر به فراوانی وجود داشته است. پیروزی نهایی بیژن بر افراسیاب، در جنگ و در آخر داستان به دست می‌آید.

چو آگاهی آمد به شاه دلیر که از بیشه پیروز برگشت شیر [رستم]
چو بیژن شد از بند و زندان رها ز بند بدان‌دیش نر اژدها
سپاهی ز توران به هم بر شکست همه لشکر دشمنان کرد پست
(فردوسی 1375، ج 5: 80)

چنانچه تقدم و تأخر و ترتیب ابیات در شاهنامه نسخه حاضر، با نسخه اصلی برابر باشد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که سخن از پایان یک مرحله متسلسل گفته‌اند. به‌عنوان نمونه، بازگشت پیروزمندان بیژن از هفت‌خوان. و در غیر این صورت مهم‌ترین خبر پایان بخش ماجرا این خبر نمی‌بود که؛ بیژن از زندان رها شد و سپاه توران را درهم شکست و لشکر دشمن را مغلوب کرد.

معرفی برخی ساختارهای هفت‌خوانی داستان

برخی قرائن و شواهد و وجود موتیف‌های متداول اساطیری در داستان بیژن و منیژه و هفت‌خوان‌های رستم و اسفندیار ما را بیشتر به حدس صائب قطعیت وجود هفت‌خوان بیژن رهنمون می‌شوند. چند مورد را به اختصار ذکر می‌کنیم.

1- لباس مبدل بازرگانی: اسفندیار با توسل به حیلۀ «لباس مبدل بازرگانی» توانست دژ را فتح کند. رستم با همین نیرنگ توانست در خاک توران بساط بگشاید و راه نجات بیژن را هموار سازد.

2- اسفندیار با شیوۀ «آتش در شب و دود در روز» به نیروهای جنگی و لشکریانش پیام فرستاد و قلعه را گشود. رستم هم با نشانه‌ی آتش شبانه با بیژن و چاه مرتبط شد.

3- نخستین برخورد رستم و منیژه شباهت شگفتی با نخستین دیدار اسفندیار با خواهرانش در دژ دارد.

4- اسفندیار از جشن‌های آیینی و موسمی سود جست و بدان بهانه آتش افروخت تا تعیین موقعیت نماید. محور اصلی داستان جشن‌گاه منیژه، مراسم جشن‌های آیینی بود. در ضمن هیزم‌کشی برای افروختن آتش هم از مشترکات است.

5- در خوان زن جادو، نیرنگ‌سازی، شراب و سماع و موسیقی و گل و گیاه جزو مشترکات هر سه هفت‌خوان است.

6- رستم کاووس را از چاه دیوان و تاریکی و کوری چشم نجات می‌دهد. عنصر اصلی، یافتن مجدد بینایی، حیات دوباره و تابش نور زندگی و یادآور طلوع منجی است. در داستان بیژن هم، رستم به‌سان منجی که بینایی مجدد و حیات دوباره می‌بخشد بر سر چاه ظاهر می‌گردد. موتیف مشترک، آشناسازی زندانی تاریکی با دنیای نور و روشنی است.

7- آرمان اصلی در هفت‌خوان رستم تاج‌بخشی و حیات‌بخشی و دفاع از میهن است، ولی انگیزه اسفندیار، تاج‌خواهی و جنگ و اسارت رستم است. اسفندیار فرمان نفس می‌برد و رستم فرمان عشق. در این میان، آرمان بیژن با آرمان رستم هم‌سوئی دارد. به انگیزه مبارزه با اهریمن خشکسالی حاصل از حمله گرازان و به نیت نوع‌دوستی و (به نظر ما) سلوک مقامات دینی رهسپار توران می‌شود و همچون رستم، تسلیم و سازش در ذات او راه ندارد.

8- نقش تقدیر و تدبیر در هفت‌خوان: اسفندیار از پیش، احاطه و اشراف کامل بر پیشامدها دارد و تدبیر بیشتری به کار می‌دارد. رستم فرصتی برای به کار بستن تدبیر ندارد و سائق‌خوان‌های او، تقدیر است نه تدبیر. بیژن هم جز در هنگام رفتن به باغ جشن‌گاه که به گرگین می‌گوید بگذار تا من پیش از تو بروم و جشن‌گاه را ببینم و بعد چاره‌ای بیندیشم؛ جدا از این مورد، در تمامی پیشامدها

تنها دست تقدیر است که او را به پیش می‌راند.

9- هر سه پهلوان در برابر جادو زنان از آهن، نام خدا و اشیاء مادی استفاده می‌کنند.

دیگر نمادهای مهری داستان

1- آتش افروزی: در شاهنامه هدف از افروختن آتش به وسیله منیژه، تعیین موقعیت چاه برای راهنمایی رستم و همراهان ذکر شده است. به یقین در پس پرده اساطیر دلایل مهم‌تری وجود داشته است، چه اگر هدف تنها تعیین موقعیت چاه می‌بود، ارسال سرّی مأمور به همراه منیژه برای تعیین موقعیت و بررسی مکان برای رستم آسان‌تر بود. رستم را می‌شناسیم، معتقدات و ایمان و خلوص مذهبی او را نیز می‌دانیم. وی پیش از این نیز به جادوی سیمرخ همین آتش را افروخته بود؛ آتش که عنصری مقدس است و برای بخورسوزی و تعویذ و اذکار پیش از هر مرحله حساس و خطیر، افروختنش ضروری است. به عقیده ما آتش را می‌افروزد تا ادعیه و مراسم خدای‌خوانی را انجام دهد و سنگ را از سر چاه بردارد. شاید هم قربانی نذر آتش کند، و شاید سوگندی در برابر آتش از بیژن بخواهد. به هر حال آتش افروزی بخشی از اجرای مراسم مذهبی است. رستم هنگام زورآزمایی هفت گرد بر سنگ چاه، مشغول تیمار آتش و باژ و دعاخوانی است تا زور بازو بگیرد.

ز یزدان جان‌آفرین زور خواست بزد دست و آن سنگ برداشت راست
(فردوسی 1375، ج 5: 71)

یار: می‌دانیم مهریان یکدیگر را «یار» و «برادر» خطاب می‌کردند و فردوسی

نیز گرگین و بیژن را «یار» می‌خواند:

پشیمانی آمدش زان کار خویش که چون بد سگالید بر یار خویش
همی گشت بر گرد آن مرغزار همی یار کرد اندرو خواستار

(همان: 34)

پهلوانان همراه رستم بر سر چاه بیژن، هفت نفر هستند و در اینجا هم از عدد مقدس میتراپی سخن هست. واژه «گو» به معنی پهلوان، که فردوسی آن را با «نو» قافیه کرده است، در گویش بختیاری به معنی «برادر» کاربرد دارد. این نکته اشاره‌ای به برادری و پیمان اخوت میان اعضای انجمن مهربان دارد.

پرستش فرّوشی مردگان و نیاکان: کیخسرو آشکارا سخن از آفرین‌خوانی بر نیاکان پیش از نظرانداختن بر جام گیتی‌نمای سخن گفته است.

درفش پهلوانی: در شاهنامه برای هر پهلوانی درفشی با نمادی ویژه آن پهلوان وجود دارد. درفش بیژن نقش پرستنده‌ای است با پیکر سرخ و زلف سیاه:

درفشی پرستاریکَر چو ماه تنش لعل و جعد از حریر سیاه
(فردوسی 1375، ج 4: 521)

با توجه به این که حکیم فردوسی داستان بیژن و منیژه را پیش از سرایش شاهنامه آغازیده بود و این که موبدان نقش‌آفرینی پهلوانانۀ بیژن در کین‌ستانی سیاوش را به کیخسرو اعلام کرده بودند، به نظر می‌رسد خاطره شیرین منیژه در جایگاه نمفوس و به عنوان پررنگ‌ترین یادگار از هفت‌خوان بیژن، سبب انتخاب هیأت یک زن برای نقش درفش و دلیل دیگری بر هفت‌خوان‌گذرانی و سلوک مهری وی باشد.

نتیجه

انگیزه یا انگیزه‌های متفاوتی برای هفت‌خوانی بودن سفر بیژن وجود دارد. همان‌گونه که گشتاسب در سفر به روم، هفت‌خوان می‌آفریند و در بازگشت کتایون را با خود به ایران می‌آورد، می‌توان سفر بیژن را از این دست پنداشت. او هم به ارمان می‌رود، هفت‌خوان می‌گذراند و منیژه را به ایران می‌آورد و حرکت هدفمند، آگاهانه و در جدال با تقدیر و مایه برگرفته از رفتارها و باورهای کیش مهر می‌آغازد.

بر پایه فرضیه‌ها و مستندات ارائه شده در این مقاله، به احتمال بسیار، سفر بیژن

سفری آیینی بوده و وی در مقام سالک مبتدی به قصد انجام آزمایش برای کسب درجه دینی، دشواری‌ها و ریاضت‌های هفت‌گامه سلوک آیین مهر را متحمل شده است. از منظر دیگر، این سفر شباهت بسیار به سفرهای هفت‌خوانی یلان اساطیری - حماسی و پیوستگی قابل ملاحظه‌ای را بین هفت‌خوان و هفت‌گامه بیژن به نمایش می‌گذارد.

پی‌نوشت

(1) فرَشگرد: جهان نوساخته در پایان دوره دوازده هزارساله و برقراری جاودانه پاکی (بهار 1387: 41). یلان اساطیری و پهلوانان حماسی، با تکرار اعمال ایزدان یعنی نبرد با نیروهای مخرب و اهریمنی؛ می‌کوشند که جهان و مردمان را به آرامش و آسایش برسانند و با پی‌ریزی نوعی مدینه فاضله، جهان را با بهشت آن‌جهانی همانند سازند. این عمل را فرَشگردسازی می‌گویند.

(2) ساز و کار ازلی: اعمالی که نخست بار ایزدان در ازل انجام دادند تا آفرینش به بهترین شکل ایجاد شود. این رفتار و اعمال به وسیله پهلوانان به تکرار آراسته می‌گردد. (3) هم‌مانی: شباهت.

(4) این هم‌مانی: یکی شدن، همان‌شدن، به وحدت رسیدن.

(5) بر مهری بودن گراز چنین استدلال می‌شود:

الف) در اساطیر ودایی هند که با پنداشته‌های میتراایی ایرانی هم‌ریشه است - و اصولاً میترا - وارونا ایزدان دوقلوی هندی هستند - وظیفه مهم گراز؛ وسیع کردن و پهناور ساختن میدان‌ها و زمین‌هاست. ویشنو به شکل گرازی در می‌آید و با دندان پیشین خود زمین را صد یوجنه برمی‌کشد. (رضی 1381، ج 3: 2586)

ب) همین وظیفه گراز در اوستا به تکرار آمده است؛ دو ایزد همراه میترا به نام‌های دامویش اوپمنه و ورثرغنه، - که از ایزدان هم‌انجمن او و همیشه همراه او هستند - پیشاپیش میترا در کار گستراندن و آماده کردن میدان حرکت برای میترا هستند. این دو ایزدانی هستند که در هیأت گراز خشمگین پیشاپیش میترا در گسترش میدان دست به کارند.

ج) همین باور گستراندن زمین به وسیله گراز، در میان مردم وجود داشت. مردم از گراز برای شخم‌زدن زمین استفاده می‌کردند و در شاهنامه هم ابیات شاهد وجود دارد. هنگام یافتن گنج جمشید در داستان بهرام گور:

بفرمود تا کارگر با گراز بیارند چندی ز راه دراز
زمین را به کندن گرفتند پاک شد آن جای هامون سراسر مغاک
(فردوسی 1375، ج 7: 335)

د) گراز و گرگ دو جانورند که هنگام غروب به درگاه شاهزاده تاریکی قربانی می‌شوند و خونشان را با آمیزه‌ای از شیرۀ هوم در تاریکی‌ها می‌پاشند. این مراسم عبادت اهریمنی به شاخه‌ای از میترایین منسوب است به نام «دیویسنان».

ز) گراز همچون سایر جانوران مهری از ذاتی دوگانه بهره‌مند است؛ هم خوب است و هم بد. گاهی از تقدس ایزدینه برخوردار است و پیشاپیش میترا می‌تازد. گاهی آنچنان اهریمنی است که با گرگ برابر می‌شود و فدیۀ‌ای است تقدیم به اهریمن. و دلایل بسیار دیگر که عنوان آنها در این مقاله سخن را به درازا می‌کشد و از موضوع اصلی خارج می‌کند. (ر. ک. به: آئین میترا، نوشته ورمازرن 1386: 111-113)

6) نظر نگارندگان درباره‌ی واژه «تشریف» چنین است: در نوشته‌های بهمن سرکاراتی ین واژه در مفهوم شرفیاب شدن و انجام مراسم آیین برای ورود به زمینه‌های مهری به‌کاررفته است. کلام و جملاتی که در زیر نگاشته می‌شود، در سراسر کتاب مشهور سایه‌های شکار شده «اسطوره‌ی اژدهاکشی با محتوای تمثیلی و رمزی‌اش در مراسم و مناسک تشریف نوآیینان مهری از اهمیت خاصی برخوردار است.» (سرکاراتی 1385: 240 و بسیاری جاهای دیگر) به همین شکل و مفهوم آمده است.

7) هم‌ریشه بودن نام بهرام و وهاگن در تلفظ ارمنی، از سوی دکتر بهمن سرکاراتی بارها و بارها عنوان شده است. (ر. ک. مقاله «پهلوان اژدرکش در اساطیر و حماسه‌ی ایران»: 239، س 8) همچنین (ر. ک. به: رضی 1381، ج 5: 2223)

8) و 9) و 10) نگارندگان را اعتقاد چنین است که شگفتی‌زایی تنها یکی از ویژگی‌های لازم هر خوان است و آنچه بیش از همه لازمه‌ی هفت‌خوان‌گذرانی است؛ بهره‌مندی از روحیه‌ی گستاخی و بی‌باکی و نهراسیدن تا پای جان است. بیژن در خوان

سوم به شکل شگفت‌آوری در برابر لشکر گرسیوز تنها با یک خنجر دفاع می‌کند. خود حکیم فردوسی لفظ برهنه‌تَن را به کار می‌برد در مفهوم نداشتن پوشش جنگی، و خود اذعان دارد که گرسیوز با توسل به وعده و فریب خنجر را از بیژن جدا کرد و به نامردی و پس از خلع سلاح، او را دستگیر کردند.

اگر خوان‌های بیژن را با خوان دوم و سوم رستم، از منظر شگفتی‌زایی مقایسه کنیم درمی‌یابیم که رستم را در خوان سوم و دوم عمل شگفتی نبوده است؟ بلکه در آن بیابان داغ و تافته، هرگاه میش نیکوسرین به فریاد رستم نمی‌رسید، هر آینه بر او بیم مرگ بود؛ و جهان پهلوان عمل شگفتی انجام نداده است. در خوان دیگر؛ قهرمان، رخس بود نه رستم. و در خوان نبرد با اژدها هم رستم به شراکت و همراهی رخس، اژدها را از پای درمی‌آورد؛ رخس که همچون دوقلو یا نیمه‌اساطیری وجود رستم است، و این دوقلویی هم بن‌مایه‌های اساطیری دارد. در خوان چهارم نیز، بر این باوریم که بیژن مغلوب منیژه نشد و شکست بیژن را باور نداریم. زیرا او به داروی هوشبر منیژه به خلسه رفت و آن‌گاه که در کاخ منیژه هوش خویش را یافت؛ به خواست خود در کاخ ماند و خارج نشد. به گفته فردوسی؛ «جوان بد جوان‌وار برداشت گام». در خوان چهارم در حضور افراسیاب با گستاخی هرچه بیشتر رجز می‌خواند و در برابر شاه اژدهافش هراس‌انگیز، خنجری می‌خواهد تا با آن مرد را از نامرد بازشناساند. و لشکریان افراسیاب را طنز و تمسخر می‌کند.

آیا به راستی می‌توان چنان رفتار جنگجویانه‌ای را نادیده گرفت و از شگفتی آن چشم پوشید؟

(11) دربارهٔ رابطهٔ زروان و میترا:

الف) در اساطیر مانوی؛ زروان، خدای بزرگی، با دیدن تجاوزهای اهریمن نسبت به حریم اهورامزدا- که هر دو پسران او بودند- مهر میانجی را برای امر قضاوت و دادگری میان آنها آفرید.

ب) در صفحهٔ 724 کتاب آیین میترا از هاشم رضی، با استناد به نقلی از الیزه، یکی از اربابان کلیسا، همچنین لازاردو فارب، نتیجه گرفته است که آیین زروانی- میتراپی و زرتشتی یکسان دیده می‌شدند.

ج) معتقدات زروانی و میتراپی کاملاً مشترک و همسان هستند و این دو آیین از قدمت یکسانی برخوردارند. (رضی 1381 الف: 734)

د) «در آیین میتراپی و دین مانوی، زروان مقام ارجمند و خدایگانی دارد.» (رضی 1381، ج 2: 746)

(12) قَرَوَشی: «قوة پنجم باطنی انسان، به معنی حافظ و نگهبان. صور معنوی موجودات که پیش از آفرینش آنها خلق شده‌اند. فروشی آدمیان با مرگ از بین نمی‌رود بلکه در افلاک گردان است.» (اوشیدری 1386: 374)

کتابنامه

- اوشیدری، جهانگیر. 1386. *دانشنامه مزدیسنا*. چ 4. تهران: مرکز.
- بهار، مهرداد. 1387. *پژوهشی در اساطیر ایران*. چ 7. تهران: آگاه.
- پین سنت، جان. 1380. *اساطیر یونان*. ترجمه باجلان فرخی. چ 1. تهران: اساطیر.
- دیوید سون، الیس. 1385. *شناخت اساطیر اسکانندیناوی*. ترجمه باجلان فرخی. تهران: اساطیر.
- رضی، هاشم. 1381 الف. *آیین مهر*. چ 1. تهران: بهجت.
- _____ 1381 ب. *دانشنامه ایران باستان*. تهران: سخن.
- زمردی، حمیرا. 1385. *نقد تطبیقی ادیان و اساطیر*. چ 2. تهران: زوار.
- زهر، آر. سی. 1384. *زروان یا معمای زرتشتی‌گری*. ترجمه تیمور قادری. تهران: امیرکبیر.
- سرامی، قدمعلی. 1373. *از رنگ گل تا رنج خار*. چ 2. تهران: علمی و فرهنگی.
- سرکاراتی، بهمن. 1385. *سایه‌های شکار شده*. چ 1. تهران: طهوری.
- فرخزاد، پوران. 1386. *مه‌مه مهر*. تهران: نگاه.
- فردوسی. 1375. *شاهنامه فردوسی*. به کوشش سعید حمیدیان. چ 3. تهران: قطره.
- کومن، فرانتس. 1383. *آیین پر رمز و راز میتراپی*. ترجمه هاشم رضی. چ 2. تهران: بهجت.
- کوورجی کویاجی، جهانگیر. 1388. *بنیادهای اسطوره و حماسه ایران*. ترجمه جلیل

دوستخواه. چ 3. تهران: آگاه.
لاهیجی، شهلا و کار، مهرانگیز. 1387. شناخت هویت زن ایرانی. چ 4. تهران:
روشنگران و مطالعات زنان.
موسوی، مصطفی. 1375. بیژن و منیژه. چ 1. تهران: سروش.
ورمازن، مارتین. 1386. آیین میترا. ترجمه بزرگ نادرزاد. چ 6. تهران: چشمه.

References

- Bahār, Mehrdād. (۱۳۸۷). *Pazhouheshi dar Asātīr-e Iran*. ۷th ed. Tehran: Āgāh.
- Cumont, Franz. (۱۳۸۳). *Āyin-e Por Ramz va Rāz-e Mitrāyi (The Mysteries of Mithra/ Les Mystères de Mithra)*. Tr. by Hāshem Razi. ۷nd ed. Tehran: Behjat.
- Davidson, H. R. Ellis. (۱۳۸۰). *Shenākht-e Asātīr-e Eskandinavi (Scandinavian Mythology)*. Tr. by Bājlān Farrokhi. Tehran: Asātīr.
- Farrokhzād, Purān. (۱۳۸۶). *Mohre-ye Mehr*. Tehran: Negāh.
- Ferdowsi. (۱۳۷۰). *Shahname-ye Ferdowsi*. Comp. Saied Hamidian. ۳rd ed. Tehran: Qatreh.
- Kuvarji Kuyaji, Jahangir. (۱۳۸۸). *Bonyadha-ye Ostureh va Hamase-ye Iran*. Tr. by Jalil Doustkhah. ۳rd ed. Tehran: Āgāh.
- Lāhiji, Shahla and Kār, Mehrangiz. (۱۳۸۷). *Shenākht-e Hoviat-e Zan-e Irani*. ۴th ed. Tehran: Roushangarān va Motale'āt-e Zanān.
- Mousavi, Mostafa. (۱۳۷۰). *Bizhan va Manizheh*. ۱st ed. Tehran: Soroush.
- Owshidari, Jahangir. (۱۳۸۶). *Daneshnāme-ye Mazd-yasna*. ۴th ed. Tehran: Markaz.
- Pinsent, John. (۱۳۸۰). *Asātīr-e Yunān (Greek Mythology)*. Tr. by Bājlān Farrokhi. ۱st ed. Tehran: Asātīr.
- Razi, Hashem. (۱۳۸۱). A. *Āyin-e Mehr*. ۱st ed. Tehran: Behjat.
- (۱۳۸۱). B. *Dāneshnāme-ye Iran-e Bāstān*. Tehran: Sokhan.
- Sarāmi, Qadam Ali. (۱۳۷۳). *Az Rang-e Gol ta Ranj-e Khār*. ۷nd ed. Tehran: Elmi va Farhangi.
- Sarkārati, Bahman. (۱۳۸۰). *Sayehā-ye Shekār Shodeh*. ۱st ed. Tehran: Tahuri.
- Vermaseren, Martin. (۱۳۸۶). *Āyin-e Mitra (Mithra, Ce Dieu Mystérieux)*. Tr. by Bozorg-e Nāderzād. ۶th ed. Tehran: Cheshmeh.
- Zaehner, R.C. (۱۳۸۴). *Zarvan ya Moamma-ye Zartoshtigari (Zurvan: A Zoroastrian Dilemma)*. Tr. by Teimur Qāderi. Tehran: Amir Kabir.
- Zomorodi, Homeira. (۱۳۸۰). *Naqd-e Tatbiqi-ye Adiān va Asātīr*. ۷nd ed. Tehran: Zavvār.